

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

شبهانگ راد
۲۴ مارچ ۲۰۱۷

چهارم فروردین [حمل] از نگاهی دیگر

در تاریخ جنبش کمونیستی ایران، روزهای قید شده است که حکایت از آغاز و پایان کار سیاسی انسان‌ها، اهداف و آرمان‌ها دارد. روزها و ماه‌هایی که نماد خیزش و تنش، میان انقلابیون و ضد انقلابیون و همچنین کشاکش افکار و ایده‌های جلو رونده، و پس رونده است. یقیناً تکرار نوشتاری و یا گفتاری این روزها، و به دنباله تجلیل از تلاش انسان‌های کمونیست، نه تنها ایرادی ندارد، بلکه، بجا و صحیح هم است. یکی از این روزها، چهارم فروردین ماه هزار و سیصد و شصت و یک می‌باشد. روزی که رفقاء محمد حرمتی پور، حسن عطاریان، اسد رفیعیان، عبدالرسول عابدی و جواد رجبی، در نبردی خونین با بیش از سیصد تن از عناصر ضد انقلاب و ارگان‌های مسلح نظام درگیر شدند و سر آخر، جان باختند.

به عبارت دیگر، آن روزها و ماه‌ها و در حقیقت دهه شصت، دهه خونین و دهه تعرض بی‌امان به کارگران، زحمت‌کشان و خلق‌های ستمدیده و کمونیست‌ها، از جانب ضد انقلابیون و نیروهای مسلح نظام جمهوری اسلامی بوده است. سردمداران نظام در آن دهه، بر شدت سرکوب و بگیر و ببندها افزودند و به هر بهانه‌ای، به جان آزادیخواهان، کمونیست‌ها، مبارزان و مخالفان افتادند. جانپایان بشریت در مدت زمانی کوتاه، زندان‌های رژیم شاهنشاهی را بازسازی و به میدان توحش و درنده خوئی شکنجه‌گران تبدیل نمودند. براستی که تاریخ روزانه زندگی و سیاسی سردمداران رژیم جمهوری اسلامی، با تعرض و غارت اموال عمومی جامعه و با کشت و کشتار کارگران، زحمت‌کشان و خلق‌های ستمدیده، نوشته شده است. بنابه هزاران سند بر جای مانده، این نظام، خالق چپاول و جنگ و جنایت علیه محرومان، و مولد بهار خونینی همچون چهارم فروردین ماه می‌باشد. در این روز بود که گوشه‌ای از جنگل سر سبز و «خی پوست» مازندران، به خون نشست و صفحه تازه‌ای را، در مقابل حامیان حقیقی - عملی، انقلاب گشود. صفحه‌ای که مرحله آزمایش و مرحله تصفیة حساب عناصر باقی‌مانده جریان چفخا (آرخا)، با ایده جنگ انقلابی و آن‌هم به عنوان یگانه راه رهایی از زیر سلطه نظام امپریالیستی بوده است.

البته، بارها و بارها، در وصف و در حول و حوش اهداف و انگیزه جانب‌بختگان چهارم فروردین ماه، توسط این و یا آن، گفته و یا نوشته شده است. آمده بود که جنبش کمونیستی ایران، به دلیل تعرض افسار گسیخته سردمداران رژیم جمهوری اسلامی، نیاز به تحرک تازه‌تر و گشودن آتش و جنگی دیگر، و آن‌هم جدا از جنگ انقلابی مسلحانه در کردستان ایران دارد؛ آمده بود که پیشرفت انقلاب و رهایی میلیون‌ها انسان دربند، در گرو تحرک عملی کمونیست‌های

رزمنده است؛ آماده بود که اختناق بار دیگر و آن هم در ابعادی دهشتناکتر باز خواهد گشت؛ آمده بود که در مقابل نیروی سراپا مسلح و هار، باید پرچم سازمان مسلحی که متضمن بسیج کارگران و زحمت‌کشان می‌باشد را، علم نمود؛ و خلاصه آمده بود که نمی‌توان، ادعای پیشاهنگی مبارزات ضد امپریالیستی توده‌ها را در سر داشت و از انجام پراتیک اثرگذار پرهیز نمود. رفقای چهارم فروردین ماه، با چنین منش و تفکری پای پیش گذاشتند و علی‌رغم تسلیم‌طلبی و گردش به عقب بعضاً سازمان‌های به اصطلاح پیشرو، راه به پیش را انتخاب نمودند و آغازگر جنگ انقلابی دیگر، در گوشه‌ای از جامعه خفقان زده ایران شدند.

متأسفانه در این روز نظام توانست به یاری عناصر خود فروخته و همچنین به یمن نیروهای مسلح و سرکوبگر، جان پنج تن را در سینه‌شان حبس نماید، اما قادر نگردید بلاواسطه، پرونده افکار آن رفقاء را مختومه اعلام نماید. قطع به یقین، آنچه، بر تحرک انقلابی و مسلحانه جنگل‌های مازندران، پایان بخشید، نه تعرض نظام، به سازمان کمونیستی چریک‌های فدائی خلق (ارتش رهایی‌بخش خلق‌های ایران)، بلکه در گردش به راست به اصطلاح مدافعان و ادامه دهندگان راه آن رفقاء بوده است. در حقیقت و در فاصله بسیار کوتاهی - و آن هم بعد از ضربه چهارم فروردین - بود، که عده‌ای نالایق، جاه طلب، منحرف و باقی‌مانده رهبری، پرچم بررسی و نقد پراتیک جنگل و سازمان - و آن هم تحت عنوان «چگونه می‌توانیم تشکیلات کمونیستی بسازیم» - را در دست گرفتند و سر آخر و مودیان، و در تبانی با دیگر جریان‌های اپورتونیست، تشکیلات سر زنده را، به جریان بی‌رق و بی‌عمل تبدیل نمودند.....

بی تردید رخنه و نفوذ تسلیم‌طلبان، و به دنباله ورود ایده‌های انحرافی به منظور زیر و رو کردن ایده‌های انقلابی در درون جنبش کمونیستی و به ویژه، به انحراف کشاندن سیاست و گسترش جنگ انقلابی در جنگل‌های مازندران، از زمره تک نمونه‌ها نبوده و نیست و جنبش کمونیستی ایران، در طول حیات خود، با این دست افکار پوسیده و میرنده، بسیار و بسیار، رو در رو و آشنا می‌باشد. شاهد بوده است که چگونه تسلیم‌طلبان و منحرفان سازمان چریک‌های فدائی خلق، در حساس‌ترین دوران مبارزاتی کارگران و زحمت‌کشان، جنبش‌های اعتراضی را از درون تهی و همراه با ارگان‌های سرکوبگر و تازه نظام امپریالیستی، به خیزش‌های اعتراضی مردم و کمونیست‌ها و همچنین به خلق‌های ستم‌دیده حمله ور شدند. در هر صورت، ارگان رهبری بعد از ضربه، چفخا (آرخا) را در چنین مسیر نافرجامی سوق داده است و با حمل ایده انحرافی و پاسیویستی، از توان بالنده و از جاذبه سیاسی آن کاست. ارگانی که فاقد توانایی و کارایی لازم به منظور ترمیم ضربات وارده از جانب رژیم جمهوری اسلامی، به چفخا (آرخا) بوده است؛ ارگانی که به جای رفع اشتباهات تاکتیکی - تکنیکی، سیاست قطع پراتیک جنگل را انتخاب نمود و بخشی از تحرک انقلابی را به عقب، و به دنباله، نظام را در موقعیت برتری قرار داد.

واقعیت این است که این نظام با سلاح به میدان آمده است، متعاقباً و در عمل هم، به اثبات رسیده است که بدون حمل سیاست مقابله‌ای نمی‌توان، بر وظایف کمونیستی خویش جامه عمل پوشاند. در حقیقت کار بست زور سازمان‌یافته در درون جامعه ایران، محصول سیاست‌های سرکوبگرانه سرمداران رژیم جمهوری اسلامی است و بر همین اساس، رفع هر گونه اشتباهات و خطاهای تاکتیکی - تکنیکی هم، با تداوم کاری آن، گره خورده است. به عبارت دیگر و روشن‌تر، کار تازه‌تر و کمونیستی در بستر چنین انتخابی ممکن‌پذیر می‌باشد و مهم‌تر از آن‌ها، هر نوع سیاست و کار نوین‌تر و سازنده‌تر هم، نیاز به بُرش نوین‌تر و به دنباله نیاز به جسارت و شهامت والا تر دارد. متأسفانه حرکت و سیاستی که با منش و با افکار طراحان و حامیان ایده «چگونه می‌توانیم تشکیلات کمونیستی بسازیم»، بیگانه بوده است، بی‌دلیل هم نبود که، گام به گام، سازمان زنده و ایده تعرضی، جای خود را به سازمان مُرده و ایده استحاله داده است. در این دوران بود که بی‌خردی و بی‌لیاقتی عده‌ای چند، که سکان "رهبری" را در دست گرفتند، سازمان عمل را، به سازمان در خود

و بی‌عمل تبدیل نمودند. خلاصه آنچه باعث قطع راه و پراتیک جانب‌باختگان چهارم فروردین گردید، نه تماماً ضربه وارده به آن از جانب رژیم جمهوری اسلامی، بلکه در تسلط ایده غیر کمونیستی و پاسیوسیتی حاکم بر آن، بود. طبیعتاً زمان بسیار زیادیست که از عمر سازمان عمل چفخا (ارخا) می‌گذرد. همچنین زمان بسیار طولانیست که هر یک بناحق و بنادرست، خود را در مقام و در منصب بنیان‌گذاران حرکت جنگل‌های مازندران قرار می‌دهند، به دنباله و علی‌رغم حمل سیاست بی‌عملی و انحراف، خود را از زمره حامیان عملی راه آن رفقاء قلمداد - نموده و - می‌نمایند. اما خارج از ادعاهای این و یا آن، انتخاب نوع زندگی و فعالیت‌ی یکایک عناصر، تجمعات، دسته‌جات و مدعیان بی‌رمق، نمایانگر این واقعیت است که، تفاوت بسیار زیادی، میان ایده و عنصر تعرضی، با ایده و عنصر تسلیم‌طلب وجود دارد. چرا که آن ایده در خدمت به راهگشائی عملی مبارزه بود و مدافعان آنان، و آن‌هم با هر تعبیر و تفسیری، راه پس را، انتخاب نمودند و به مانند صدها انسان مدافع انقلاب، در انتظار تغییر اوضاع و احوال کنونی و مهم‌تر از همه این‌ها، نظارمگر تعرض وحشیانه ارگان‌های سرکوبگر نظام به کارگران، زحمت‌کشان، خلق‌های ستم‌دیده، زنان، جوانان و خلاصه قربانیان نظام‌های امپریالیستی‌اند. شوربختانه سکون، بی‌حرکتی و همچنین ناباوری عملی را می‌توان، در ابعاد متفاوت و آن‌هم در انتخاب نوع راه و منش، در رفتار و کردار حامیان تئوری نوین انقلاب و مدافعان ایده جانب‌باختگان چهارم فروردین، به عینه مشاهده نمود. بنابه چنین دلیل و برهانی، بهترین و حقیقی‌ترین تجلیل از جویندگان راه انقلاب، و همچنین جانب‌باختگان چهارم فروردین ماه سال شصت‌ویک، در طرح، در بیان نقش و جایگاه خودی، و به دنباله در توضیح صریح انتخاب دو جایگاه متضاد مبارزاتی اثربخش، می‌باشد. تنها و تنها در چنین صورتیست که می‌توان، نقش ارزنده آن رفقاء را، بهتر و روان‌تر، به نسل جوان امروزی معرفی نمود.

۲۳ مارچ ۲۰۱۷

۳ فروردین [حمل] ۱۳۹۶